**درس خارج فقه استاد حاج سید محمد جواد شبیری**

**بحث: زکات**

**14020820**

**متن خام**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و لعن علی اعدائهم اجمعین من الان الی قیام یوم الدین.

دوستانی که بعد از ظهر کلاس راهنما خدمتشان هستیم در مورد کلمۀ صامت و معنایش کار کنند در خدمتشان هستیم.

بحث ما سر این بود زکات در پول هست، پول‌های رایج کنونی هست یا نیست، عرض کردیم که روایت‌هایی که زکات را اثبات می‌کند، آقای قایینی به عنوان مثبت زکات در پول‌های رایج دارند قالب جدی‌شان ناظر به این جهت نیستند، به جهت دیگری هستند، حیث خاصی ناظرند، خب روایت‌ها را صحبت کردیم. یکی از روایت‌هایی که ایشان تمسک کرده موثق تعبیر کردند موثق اسحاق بن عمار ۱۲۶۹۰ هست.

«عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي إِبْرَاهِيمَ علیه السلام الرَّجُلُ يَشْتَرِي الْوَصِيفَةَ يُثَبِّتُهَا عِنْدَهُ لِتَزِيدَ وَ هُوَ يُرِيدُ بَيْعَهَا أَ عَلَى ثَمَنِهَا زَكَاةٌ قَالَ لَا حَتَّى يَبِيعَهَا»

«الرَّجُلُ يَشْتَرِي الْوَصِيفَةَ يُثَبِّتُهَا عِنْدَهُ لِتَزِيدَ»

این روایت دو جا کلمۀ ثمن درش به کار رفته و این یک، در بحث مربوط به ثمن این مفید است.

«الرَّجُلُ يَشْتَرِي الْوَصِيفَةَ» یک کنیزی خریده «يُثَبِّتُهَا عِنْدَهُ لِتَزِيدَ وَ هُوَ يُرِيدُ بَيْعَهَا» نگه‌اش می‌دارد تا این که بفروشد قیمتش بالا برود و بفروشدش.

«أَ عَلَى ثَمَنِهَا زَكَاةٌ قَالَ لَا» این ظاهرا این زکاتی که اینجا می‌خواهد اثبات کند زکات مال التجارة است، چیزی که می‌خرد به عنوان این که بفروشد خب این مال التجارة است و زکات مال التجارة به قیمت شیء تعلق می‌گیرد. «أَ عَلَى ثَمَنِهَا زَكَاةٌ» می‌گوید آیا این به ثمنش زکات تعلق می‌گیرد یا نمی‌گیرد؟ امام می‌فرمایند «لَا حَتَّى يَبِيعَهَا» به ثمنش زکات تعلق نمی‌گیرد.

«قُلْتُ فَإِذَا بَاعَهَا أ يُزَكِّي ثَمَنَهَا» اگر بفروشدش آیا ثمنش را باید تزکیه کند؟

«قَالَ لَا حَتَّى يَحُولَ عَلَيْهِ الْحَوْلُ وَ هُوَ فِي يَدِهِ.»

این به ذیل روایت در واقع تمسک شده کأنّ اگر بر ثمن حول بگذرد زکات واجب است. این روایت اوّلا ناظر به همان جهتی می‌تواند باشد که سایر روایاتی که جلسۀ قبل عرض کردم که ناظر به این جهت هست که خود مال التجارة زکات ندارد، مگر این که بفروشدش یعنی تبدیل بشود به مال زکوی آن وقت بحث سر این هم هست که تبدیل مال زکوی هم به مجرد فروش این زکات نمی‌آورد، باید سال بگذرد در این شیء، این در واقع ناظر به آن جهاتی که بود عرض کردم. ولی یک جهت دیگری ممکن است این روایت ناظر باشد آن این است کأنّ این که الآن فروخته همین این ثمنها که أ علی ثمنها و ثمنها ممکن است به یک معنا باشد، توضیح ذلک این که من تصور می‌کنم ثمن اصلش به معنای در مقابل مثمن است، یعنی عوضی که این مال دارد. قیمت شیء را به اعتبار این که ثمن شأنی است، یعنی این که ثمن این چقدر است این را اگر بفروشیم چقدر پول پایش می‌دهند؟ ثمن شأنی، صحبت سر این هست که آیا بر ثمن شأنی‌اش زکات هست یا زکات نیست؟ می‌گویند نه بر ثمن شأنی‌اش نیست. اگر ثمن ثمن فعلی شد، آیا بر آن زکات هست یا زکات نیست؟ امام می‌فرماید بر آن هم زکات نیست «حَتَّى يَحُولَ عَلَيْهِ الْحَوْلُ وَ هُوَ فِي يَدِهِ.» ببینید یکی از شرایط زکات این هست که زکات باید عین باشد نه کلی، این زکات کأنّ این ثمن تا وقتی که فروخته نشده کلی است، کلی است، و علتی هم که زکات باید عین باشد نه کلی باشد یک شرط دیگر است، آن این است که مال زکوی باید فی ید المالک باشد، فی یده، آن بحثی که در روایات هست کسی که دین دارد، دیگری به او مدیون است من طلبکار هستم، در روایات می‌گوید طلبکار زکات برایش واجب نیست چون مال زکوی در دستش نیست ولو به نحو کلی مالک مال زکوی از غیر است، ولی مال زکوی باید حاضر باشد فی یده باشد، این ناظر به این حیث است می‌گوید زکات تا وقتی که کلی هست متعلق زکات نیست، باید شخصی بشود، از وقتی که شخصی شده است زکات بهش تعلق گرفته، این است که اصلا ببینید سؤالی که طرف کرده «أَ عَلَى ثَمَنِهَا زَكَاةٌ» کأنّ می‌گوید این ثمن یک ثمن کلی است، ثمن را فرض کرده یک چیزی که، این که دوباره «أ يُزَكِّي ثَمَنَهَا» سؤال می‌کند یک سؤال این هست که آیا آن چیزی که الآن طلا و نقره نیست ولی صلاحیت شأنی طلا و نقره واقع شدن دارد، حیث سؤال این است که آیا چیزی که صلاحیت شأنیۀ طلا و نقره شدن دارد و ثمن شدن دارد که در واقع این ثمن شیء، قیمت شیء این شکلی است دیگر، قیمت شیء طلا و نقرۀ شأنی است. این طلا و نقره اگر طلا و نقرۀ فعلی بود زکات داشت، ولی الآن طلا و نقرۀ شأنی است. امام می‌فرمایند نه این فایده ندارد باید واقعا طلا و نقره باشد. خب صحبت سر این هست نکتۀ دوم این که این سال از کی حساب می‌شود؟ از وقتی که مال را به دست آورده؟ یا از وقتی که این مال به عنوان طلا و نقره فعلیت پیدا کرده؟ امام علیه السلام می‌فرمایند از وقتی که به عنوان طلا و نقره یعنی آن ثمن، این ثمن خصوصیتی درش نیست، آن نکته‌ای که در این چیز هست آن این است که فرض این هست که آن وصیفه خودش زکات ندارد، سؤال این نیست که آن وصیفه زکات دارد یا وصیفه زکات ندارد. سؤال این هست که به قیمت وصیفه زکات تعلق می‌گیرد یا زکات تعلق نمی‌گیرد، چرا به قیمت وصیفه باید تعلق بگیرد؟ چون طلا و نقرۀ شأنی است، می‌گوید این طلا و نقرۀ شأنی بودن باعث می‌شود که این که، من در واقع مالک طلا و نقره هستم شأناً، این منشأ می‌شود که زکات تعلق بگیرد؟ امام علیه السلام می‌فرمایند نه، می‌گوید خب حالا این فعلی شد چی؟ اینجا حیث هر دو سؤال، حیث سؤال این نیست که ثمن بما هو ثمن زکات دارد، یک چیزی هست که اگر در جای دیگر بود زکات داشت، این ناظر به ثمن‌های متعارف است، ثمن‌های متعارف در آن موقع طلا و نقره بوده، می‌گوید این طلا و نقره اگر بالفعل تحقق داشت زکات داشت، حالا بالفعل نیست به نحو شأنی است، زکات دارد یا ندارد؟ امام علیه السلام می‌گویند که نه زکات ندارد. یا حالا فعلی شد همین مقدار کافی است برای این که زکات تعلق بگیرد، امام می‌فرمایند نه فعلی هم شد از وقتی فعلی شد باید سال برش بگذرد، حیثی که این سؤال دارد این حیث دیگری است.

**شاگرد:** در واقع سؤال از زکات مال التجارة است.

**استاد:** نه، هیچ یک از آنها، من نمی‌خواهم، آن سؤال اوّلش ممکن است زکات مال التجارة بگوییم، ولی ممکن است زکات مال التجارة هم نباشد، یا اصلا بگوییم زکات مال التجارة را هم به اعتبار این که طلا و نقرۀ شأنیه به او می‌دهند ممکن است اثبات کرده باشد، کأنّ می‌گوید چون این مال التجارة شباهت دارد به طلا و نقره از این جهت که می‌تواند تبدیل شود به طلا و نقره زکات به گردن او باشد. یعنی از باب یک نوع تشبیه به طلا و نقره در مال التجارة اصلا زکات بگوییم کسی لازم باشد.

**شاگرد:** اینجا خب الآن اطلاق می‌گیرد، می‌خواستم اطلاقش می‌خواستند اخذ به اطلاقش بکنند بگویند هم طلا و نقره است هم غیرش، در روایت‌های قبلی شما می‌فرمایید جهت دهی‌اش فرق می‌کرد ولی اینجا الآن دیگر کل موضوع رفته روی ثمن.

**استاد:** نه همین را می‌خواهم بگویم، نه سؤال سر این هست چیزی هست که اگر بالفعل بود زکات داشت، سؤال سر این نیست که، آن چیزی که اگر ثمن وصیفه نبود، ثمن وصیفه یعنی چی؟ یعنی آن چیزی که وصیفه را می‌توانیم بدهیم جایش آن را بگیریم، صلاحیت دارد این وصیفه برای تبدیل شدن به آن، مفروض گرفته، یعنی نکتۀ سؤال چی شد که سؤال می‌کند که بر این ثمن پول زکات هست؟ چرا سؤال نمی‌کند اصلا در وصیفه زکات هست یا نه؟ خب در مرحلۀ اوّل باید سؤال بکند وصیفه زکات دارد یا ندارد؟ چرا می‌گوید ثمنها؟ نکته‌اش این است که فرض کرده که بر خودش زکات ندارد ولی این احتمال را می‌دهد که این به اعتبار صلاحیت تبدیل شدن به مال زکوی زکات داشته باشد، به تعبیر دیگر سؤال این هست هل صلاحیة التبدیل بالمال الزکوی کافٍ فی وجوب الزکاة؟ امام علیه السلام می‌فرمایند لا. باز حیث سؤال، حیث سؤال خاص است، یعنی صلاحیت تبدیل به مال، ولی صلاحیت تبدیل شدن به پول این که خصوصیتی ندارد، یعنی آن چیزی که منشأ اینجور سؤالات می‌شود، صلاحیت تبدیل به مال زکوی هست که منشأ سؤال می‌شود. می‌گوید صلاحیت تبدیل به مال زکوی آن زکات نمی‌آورد. خب حالا نه، صلاحیت نداشت، واقعا تبدیل شده، آن سؤالات روایت قبلی همین بود که تبدیل مال غیر زکوی به مال زکوی آیا منشأ زکات می‌شود یا نمی‌شود؟ امام علیه السلام می‌فرماید نه این زکات نمی‌آورد باید آن مال زکوی در هنگامی که مال زکوی است سال برش بگذرد، هنگامی که به نحو شأنی می‌توانسته است مال باشد آن کافی نیست.

**شاگرد:** متوجه شدم فرمایش شما را، عرض من این است که در روایت‌های قبلی درست بود ما محورهایشان تطبیق می‌کند، ما آنجا سؤال مستقیم روی ثمن نرفته بود، ولی این روایت دارد

**استاد:** ثمن هم خصوصیت ندارد، دقت نکردید، ثمن خصوصیت ندارد

**شاگرد:** همین، وقتی سؤال ثمنه

**استاد:** دقت نمی‌کنید بحث چی است، اصلا ثمن چه خصوصیتی دارد؟ وصیفه تبدیل بشود به عبد آن وقت زکات دارد؟ وصیفه خودش زکات ندارد حالا تبدیل بشود به عبد احتمال دارد زکات داشته باشد؟ این که احتمال نمی‌دهد که، نکته‌ای که این وصیفه با این تبدیل احتمال زکاتش هست به دلیل این که آن بدلش برای زکوی است، ولی نفس تبدیل که زکات نمی‌آورد که، نفس تبدیل، آن سؤال سائل هم از نفس تبدیل نیست، یک قیدی حتما دارد که منشأ سؤال می‌شود، و الا نفس تبدیل حالا چون ابتداءً غلام را مالک باشم زکات ندارد، ولی اگر اوّل وصیفه مالک باشم، وصیفه را بفروشم یک عبد بگیرم آن وقت زکات داشته باشد این نیست که، پس مراد از این چی است؟ أ علی ثمنها زکاتٌ؟ أ علی ثمنها ناظر به ثمنی هست که طلا و نقره باشد، این طلا و نقره را نکته‌اش هم این است که چون بالفعل، یعنی نکتۀ شبهه‌ام این است من بالفعل مالک طلا و نقره نیستم، ولی شأنا مالکم، همان مالکیت شأنی طلا و نقره کافی هست برای وجوب زکات؟ یا باید بالفعل مالک باشم؟ امام علیه السلام می‌فرمایند مالکیت شأنیه کافی نیست، مالکیت فعلیه لازم است، بعد سؤال می‌کند حالا این مالکیت فعلیه شد از حالا باید سال بگیرد یا همینجایی که در زمانی که مالکیت شأنیه داشت سال گذشته بود کفایت می‌کند؟ می‌گویند نه باید از حالا سال بگذرد، حتی یحول علیه الحول و هو فیه یده، تکیه روی این می‌کند که حول حول در زمانی که عین مال در دستش نبوده و فقط مالک کلی بوده آن به درد نمی‌خورد باید از زمانی که این مالکیتش فعلی شده و در دستش آمده زکات در آن دارد. خب این هم این روایت.

اینها روایت‌هایی بود که در مورد عرض کردم آقای قایینی ادلۀ وجوب زکات پول‌های رایج را در چند وجه ذکر کرده این وجه اوّل بود.

وجه دوم احادیث زکات در مال هست، که روایت اوّلش همان روایت علی بن یقطین هست که قبلا خواندیم که کلمۀ مال صامت داشت و این خب. از حیث بحث مال صامتش بحث کردیم، ۱۲۷۰۱. یک نکته‌ای اینجا در مورد این روایت هست که حالا یک بار دیگر روایت را می‌خوانم.

«قَالَ: قُلْتُ لَهُ عنده يَجْتَمِعُ عِنْدِيَ الشَّيْ‌ءُ الْكَثِيرُ قِيمَتُهُ فَيَبْقَى نَحْواً مِنْ سَنَةٍ أَ نُزَكِّيهِ قَالَ لَا كُلُّ مَا لَمْ يَحُلْ عِنْدَكَ حَوْلٌ فَلَيْسَ عَلَيْكَ فِيهِ زَكَاةٌ»

این سؤال چی است؟ عنده یجتمع عندی الشیء الکثیر قیمته. این سؤال و منشأ سؤال دقیقا همان منشاء سؤالی بود که در موثقۀ اسحاق بن عمار هست. می‌گوید یک شیءای هست که می‌تواند قیمتش زیاده، قیمتش زیاده یعنی چی؟ یعنی می‌تواند تبدیل بشود به طلا و نقره، صلاحیت تبدیل به طلا و نقره شدن دارد، این کافی هست که زکات بهش تعلق بگیرد؟ ممکن است منشأ سؤال این باشد. یک نکتۀ دیگری ممکن است منشأ سؤال باشد آن این است که فیبقی نحوا من سنةٍ، یک سال نمانده، نزدیک، سال دقّی نمانده نزدیک یک سال، یک چند روز کمتر از یک سال، «فَيَبْقَى نَحْواً مِنْ سَنَةٍ أَ نُزَكِّيهِ» امام علیه السلام می‌فرمایند نه باید واقعا سال بگذرد، نحوا من سنة کافی نیست، «كُلُّ مَا لَمْ يَحُلْ عِنْدَكَ حَوْلٌ فَلَيْسَ عَلَيْكَ فِيهِ زَكَاةٌ» این کلام امام علیه السلام ممکن است روی دو جهت تأکید داشته باشد، این احتمالی که عرض کردم تأکید کلام امام علیه السلام بنابراین دو احتمال فرق می‌کند. بنابر احتمال اوّل امام علیه السلام می‌گوید کل ما لم یحل علیه عندک الحول فلیس علیک فیه زکات، باید مال زکوی در نزد تو سال برش بگذرد، این که زمانی که قیمت شیء بوده، یعنی در واقع وجود شأنی داشته ولی وجود فعلی نداشته آن زمان کافی نیست، همان احتمالی بود که در مورد اسحاق بن عمار عرض می‌کردم، یک احتمال. یک احتمال دیگر این که می‌خواهد بگوید فیبقی نحوا من سنة ا یزکیه، آخر اگر این تکیه‌شان روی نحوا هست می‌گوید یک چیزی هست که اگر سال کامل می‌گذشت زکات داشت، حالا نحوا من سنة اگر بگذرد آن زکات دارد یا ندارد؟ نحوا من سنةٍ؟ امام علیه السلام می‌فرمایند که نه باید سال بگذرد، این ناظر به این هست که در زکات حئول حول به طور کامل شرط هست. حول تقریبی حول کفایت نمی‌کند، من احتمال اوّل را اقوی می‌دانم از این دو احتمالی که عرض کردم به دلیل این که اگر سؤال تکیه بر نحوا من سنة باشد، تکیه بر آن جهتش باشد الشیء الکثیر قیمته نمی‌گفت، آن خصوصیتی ندارد، مگر این که هر دو جهت در سؤال درج شده باشد

**شاگرد:** خیلی از نسخ هست، شیء خارجی دارد دار الحدیث

**استاد:** اگر شیء خالی باشد که هیچی، اگر الکثیر قیمته اگر داشته باشد این پیداست روی این که قیمتش زیاد است تکیه دارد، می‌خواهد بگوید قیمتش زیاد است یعنی به حد نصاب رسیده، الکثیر قیمته اشاره به این هست که به حد نصاب رسیده که یک ذره دو ذره نیست که، نه به حد نصاب رسیده، کنایه از رسیدن به حد نصاب هست، و قیمتش به حد نصاب رسیده، یعنی می‌شود این مال تبدیل بشود به طلا و نقره، طلا و نقره‌ای که آن حد نصاب را دارد، قیمت به این اعتبار. ولی اگر الکثیر قیمته نباشد شاید آن احتمال نحوا من سنة اقویٰ باشد، و یبقی نحوا من سنة، می‌گوید نزدیک یک سال. ما روایت‌های زیادی در این جهت داریم که مثلا سؤال می‌کنند که نصف سال گذشته زکات دارد یا ندارد؟ ۱۲۷۹۸ را ببینید.

«عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ»، «عَنْ رَجُلٍ كَانَ لَهُ مَالٌ مَوْضُوعٌ حَتَّى إِذَا كَانَ قَرِيباً مِنْ رَأْسِ الْحَوْلِ أَنْفَقَهُ قَبْلَ أَنْ يَحُولَ عَلَيْهِ أَ عَلَيْهِ صَدَقَةٌ قَالَ لَا.»

نزدیک سال که گذشت این را به اصطلاح انفاق کرده و خرج کرده از دستش رفته، تکیه روی «قَرِيباً مِنْ رَأْسِ الْحَوْلِ أَنْفَقَهُ» می‌گویند نه باید سال بگذرد. این البته بایع اینجا ندارد ولی امام فرموده لا، یعنی که سال لازم است.

یکی دیگر ۱۲۸۰۷

«عَنْ زُرَارَةَ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام رَجُلٌ كَانَ عِنْدَهُ مِائَتَا دِرْهَمٍ غَيْرَ دِرْهَمٍ أَحَدَ عَشَرَ شَهْراً ثُمَّ أَصَابَ دِرْهَماً بَعْدَ ذَلِكَ فِي الشَّهْرِ الثَّانِيَ عَشَرَ فَكَمَلَتْ عِنْدَهُ مِائَتَا دِرْهَمٍ أَ عَلَيْهِ زَكَاتُهَا قَالَ لَا حَتَّى يَحُولَ عَلَيْهِ الْحَوْلُ وَ هِيَ مِائَتَا دِرْهَمٍ»

می‌گوید بر کل نصاب باید سال بگذرد «فَإِنْ كَانَتْ مِائَةً وَ خَمْسِينَ دِرْهَماً»

«فَإِنْ هُوَ» این تکه‌ای که مورد استناد من هست این است

«قُلْتُ لَهُ فَإِنْ هُوَ وَهَبَهُ قَبْلَ» آن روایت خیلی تأکید می‌کند باید سال بگذرد، سال بگذرد، بر کل نصاب هم سال بگذرد، قسمتی از، یک درهم هم کم داشته باشد سال نگذرد کافی نیست، آن به اصطلاح ۲۰۰ درهمی که هست ۱۹۹ درهم باشد سال بگذرد به درد نمی‌خورد کل ۲۰۰ درهم باید سال برش بگذرد آن که

«أَيُّمَا رَجُلٍ كَانَ لَهُ مَالٌ وَ حَالَ عَلَيْهِ الْحَوْلُ فَإِنَّهُ يُزَكِّيهِ»

شرطش این است که باید سال بگذرد تا چیز باشد.

«قُلْتُ لَهُ فَإِنْ هُوَ وَهَبَهُ قَبْلَ حَلِّهِ بِشَهْرٍ أَوْ بِيَوْمٍ» یک ماه مانده سال بگذرد بخشید، نه یک ماه نه یک روز، یک کاملا سال نزدیک سال است.

«قَالَ لَيْسَ عَلَيْهِ شَيْ‌ءٌ أَبَداً»

نه هیچی به گردنش نیست،‌این هم ناظر به همین جهت هست که به محض، باید سال بگذرد یک روز هم نگذشته باشد واجب نیست. این هم این روایت.

پس این دو تا هیچکدامش ناظر به آن جهت مورد بحث ما نیست ناظر به جهت دیگری هست.

روایت دوم صحیحۀ علی بن یقطین هست ۱۲۸۴۸. الآن سندش را یادم نیست، حسن بن علی یقطین عن اخیه الحسین. ما روایت را تصحیح می‌کنیم ولی کدامشان توثیق صریح دارند، کدامشان علی التحقیق است اینها را یادم نیست.

«الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ يَقْطِينٍ عَنْ أَخِيهِ الْحُسَيْنِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ يَقْطِينٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ علیه السلام عَنِ الْمَالِ الَّذِي لَا يُعْمَلُ بِهِ وَ لَا يُقَلَّبُ قَالَ تَلْزَمُهُ الزَّكَاةُ فِي كُلِّ سَنَةٍ إِلَّا أَنْ يُسْبَكَ.»

می‌گوید که در هر سال زکات واجب است، الا أن یسبک، صحیح علی بن یقطین یادم رفت یک چیزی را در موردش بگویم بعد می‌آیم در این روایت، دخالت دارد با این روایت. ۱۲۸۰۱، آن «يَجْتَمِعُ عِنْدِيَ الشَّيْ‌ءُ الْكَثِيرُ قِيمَتُهُ نَحْواً مِنْ سَنَةٍ أَ نُزَكِّيهِ قَالَ لَا كُلُّ مَا لَمْ يَحُلْ عِنْدَكَ حَوْلٌ فَلَيْسَ عَلَيْكَ فِيهِ زَكَاةٌ وَ كُلُّ مَا لَمْ يَكُنْ رِكَازاً فَلَيْسَ عَلَيْكَ فِيهِ شَيْ‌ءٌ قَالَ قُلْتُ وَ مَا الرِّكَازُ قَالَ الصَّامِتُ الْمَنْقُوشُ ثُمَّ قَالَ إِذَا أَرَدْتَ ذَلِكَ فَاسْبِكْهُ فَإِنَّهُ لَيْسَ فِي سَبَائِكِ الذَّهَبِ وَ نِقَارِ الْفِضَّةِ شیء زَكَاةٌ.»

می‌گوید اگر می‌خواهی که زکات به گردنت نیاید این را تبدیل کن به شُمش، به صورت شُمش که در آوردی از سکه بودن وقتی تبدیل شد شُمش شد آن دیگر زکات تعلق نمی‌گیرد، سبیکه یعنی شُمش، در مورد طلا سبیکه می‌گویند در مورد نقره همین کلمۀ نقره، نقرۀ فارسی که ما به کار می‌بریم اصلش به معنای شمش است به اصطلاح نقره است، نقار الفضة جمع نقره است ظاهرا اگر اشتباه نکنم. خب ما عرض کردیم که این ناظر به آن، هر یک از آن دو معنایی را که ما معنا می‌کردیم باشد در مورد طلا و نقره است، صحبت سر این است که این طلا و نقره اگر به نحو شأنی باشد زکات دارد یا ندارد؟ امام علیه السلام می‌فرماید این زکات ندارد باید فعلی باشد و هر دو احتمالی که مطرح، آن هم یک سال باید بگذرد بدون گذشتن سال زکات واجب نیست. آقای قایینی خب به اطلاقش تمسک کردند بعد گفتند که این که در ذیلش «إِذَا أَرَدْتَ ذَلِكَ فَاسْبِكْهُ فَإِنَّهُ لَيْسَ فِي سَبَائِكِ الذَّهَبِ وَ نِقَارِ الْفِضَّةِ شیء من الزَكَاةٌ.» این مانع اطلاق نیست حالا من نفهمیدم چرا مانع اطلاق نیست، اگر به نحو کلی باشد فاسبکه به اصطلاح ظاهر فاسبکه این هست که سبیکه‌شان یعنی جنسش تغییر نکرده، ایشان احتمالا اینجوری معنا می‌کند می‌گوید که این را تبدیل کن به سبیکه، کأنّه این مفروض این می‌گوید پول است می‌گوید این پول را به سبیکه تبدیل کن، یک موقع ما اینجور می‌گوییم که فرض کنید فاسبکه را اگر معنا کردیم ذوب کن، می‌گوییم اگر می‌خواهی طلا و نقره به این مالی که داری زکات بهش تعلق نگیرد آن را ذوب کن اگر فاسبکه به معنای ذوب کن معنا کنیم خب ذوب کن مفعول ذوب باید از جنس طلا و نقره باشد، عبارت آقای قایینی را من تعبیر ایشان چی است.

عبارت صامت منقوش اطلاق دارد و پول‌های فعلی به ویژه پول‌های فلزی که قابل ذوب است را شامل می‌شود باید توجه داشت که اطلاق آن با ذکر خصوص طلا و نقره در ذیل حدیث منافاتی ندارد، مراد از منقوش مسکوک بودن در مقابل طلای شمش مثلا.

ایشان حالا احتمالا اینجوری می‌خواهد بگوید که فاسبکه یعنی این که اگر می‌خواهی به چیز تعلق نگیرد این را تبدیل کن به شمش، که چون به شمش زکات تعلق نمی‌گیرد. ولی ظاهرا فاسبکه یعنی ذوبش کن کأنّ جنس آن باقی است، اصل شما یک طلایی دارید این طلا به صورت سکه است، می‌گوید آن طلا را ذوب، اگر مراد ذوبش کن باید مرجع ضمیر چیزی باشد که قابلیت ذوب داشته باشد دیگر، یعنی مفروغ عنه همان طلا و نقره می‌شود، احتمالا ایشان اینجوری نخواسته معنا کند، ولی ظاهرا فاسبکه یعنی ذوبش کن. خب اگر ذوبش باشد ذیلش که مربوط به طلا و نقره است معنایش این است که آن مرجع ضمیر طلا و نقره است و الا ما نمی‌توانیم بگوییم پول به نحو طبیعت کلی را ذوبش کن، پول را که نمی‌شود گفت ذوبش کن این پیداست پول باید خصوص طلا و نقره اراده شده باشد تا ذوبش کن در موردش صدق بکند.

**شاگرد:** ایشان می‌گوید به ویژه پول‌های فلزی که قابل ذوب نیست

**استاد:** آها، احتمال می‌دهم ایشان این احتمال را مثلا داده که شاید این که به ویژه پول‌های فلزی را که گفته این احتمال را داده که شاید فاسبکه به معنای ذوب کردن باشد می‌گوید این احتمال، استظهار ایشان این هست که فاسبکه یعنی تبدیل کن به سبیکه، ولی به هر حال آن به ویژه‌اش از این جهت هست که ولو احتمال خلاف ظاهر که مثلا فاسبکه به معنای ذوب کردن هم باشد آن نتیجه‌اش این است که در پول‌های ذوب کردنی این می‌آید. ولی اگر این ذوب کردن هم باشد می‌گوید ذوبش کن چون نه در سبیکه طلا و نقره نیست.

«لَيْسَ فِي سَبَائِكِ الذَّهَبِ وَ نِقَارِ الْفِضَّةِ شیء من الزَكَاةٌ.»

یعنی فرض کرده این ذهب و فضه است می‌گوید اینها را، فاسبکه، بماند. علی ای تقدیر من تصور می‌کنم این روایت فاسبکه یعنی ذوبش کن و وقتی ذوبش کن باشد این مربوط به طلا و نقره است نه به جهت دیگر، ما حالا منهای آن جهت، منهای آن ذیلش می‌گفتیم صدر روایت اصلا ظهور در اطلاق ندارد ناظر به جهت دیگر است و در آن جهت مراد طلا و نقره باید باشد.

اما حالا روایت دیگر علی بن یقطین که می‌خواندمش ۱۲۸۴۸.

می‌گوید: «عَنِ الْمَالِ الَّذِي لَا يُعْمَلُ بِهِ وَ لَا يُقَلَّبُ قَالَ تَلْزَمُهُ الزَّكَاةُ فِي كُلِّ سَنَةٍ إِلَّا أَنْ يُسْبَكَ.»

این بحث‌هایی که در مورد یسبک و آن چیزها بود شبیه همان بحث‌های یسبکی که در آن روایت هست که آیا مراد ذوب کردن باشد یا تبدیل به سبیکه کردن آن بحث‌ها. ولی تصور می‌شود این روایت اصل قضیه‌اش ناظر به جهت دیگر است. می‌گوید تلزمه الزکاة فی کل سنةٍ. خیال نکن یک بار زکات واجب می‌شود هر سال این مال زکات دارد، یعنی فرض کرده مال مال زکوی هست آن نکتۀ سؤال این هست که آیا یک بار زکات تعلق می‌گیرد یا هر ساله زکات تعلق می‌گیرد، امام علیه السلام می‌فرمایند هر ساله زکات تعلق می‌گیرد. پس اصل ثبوت زکات مفروغ عنه است، سؤال سر این هست که این زکات هر ساله تکرار می‌شود یا تکرار نمی‌شود. پاسخ امام علیه السلام فهمیده می‌شود که سؤال از این حیث هست که آیا هر سال این زکات تکرار می‌شود یا تکرار نمی‌شود؟ بنابراین اطلاق ندارد، اصل ثبوت زکات مفروغ عنه است، سؤال سر این هست که این زکاتی که مفروغ هست که واجب هست هل هو واجبٌ مرة واحدة ام هو واجب فی کل سنة، این مورد بحث هست، در بعضی از، مثلا مالک در مورد زکات مال التجارة می‌گوید یک بار بیشتر واجب نمی‌شود که احتمال زیاد هم این سؤال اصلا از زکاة مال التجارة هم باشد.

**شاگرد:** در استبصار این فی کل سنة

**استاد:** ولی چون در تهذیب و کافی وجود دارد باید فی کل سنة باشد. این چیز کردنش این باید افتادگی باشد. بنابراین این به احتمال زیاد هم مراد از این زکات زکات مال التجارة اصلا باشد و این روایت محمول بر تقیه باشد مربوط به زکات مال التجارة باشد، چون آن که مورد بحث هست که زکاتش ...

اللهم صل علی محمد و آل محمد و عجل فرجهم